

خادم

گزارش خبری

هفتصد و شصت و هفتمین شب از سلسله «شب های بخارا»، ذیل عنوان «شب جغرافیای تاریخی شاهنامه»، یکم مهرماه ۱۴۰۳، در تالار

«فردوسی» خانه اندیشمندان علوم انسانی برگزار شد. علی دهباشی، سردبیر مجله «بخارا»، طی سخنانی کوتاه دراین برنامه مناسبت برگزاری آن را «تجدیدچاپ کتاب گران قدر و ارزشمند 'فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه'، تألیف استادمهدی سیدی» اعلام کردودراین باره توضیح داد: «آشنایی با جغرافیای شاهنامه در شناخت این متن مهم بسیار اهمیت دارد. پس از چندین و چند سال، با پژوهشی روبه رو هستیم که حدود ۶۰موضع جغرافیایی، اعم از کشور و سرزمین و ولایت و شهر و دژ و قلعه و دریا و رود و کوه و بیابان و چشمه، را در میان شاهنامه شناسایی کرده است. با پژوهشی سترگ روبه رو هستیم. این عناوین جغرافیایی را در بستر حوزه فرهنگی ایران بزرگ استاد سیدی به ما شناسانده اند.» جز مؤلف کتاب (که پژوهش های گسترده ای درباب جغرافیای متون کهن، ازجمله شاهنامه و شاهنامه پژوه و مصحح، داشته است)، محمدجعفر (ایران شناس)، ماندانا تیشه یار (پژوهشگر روابط بین الملل) ویامان حکمت تقی آبادی (نویسنده ومنتقد ادبی) ازسخنرانان این برنامه بودند. درادامه بخش هایی ازسخنان هریک از ایشان را نقل کرده ایم.



مهدی سیدی فرخ

از سی سال پیش، مشغول به این کار شدم، اما از ۱۳-۱۴ سال پیش رسماً موضوع بهردازم که آیا جغرافیای شاهنامه اساطیری است یاواقعی. باصراحت عرض کنم که خیر، اگر ضحاک و فریدون و افراسیاب اسطوره ای هستند و نمی دانیم کی هستند، البرز و دماوند و شیراز و سمرقند و بخارا که افسانه ای نیست، مردم ایران همان اساطیر را بر جغرافیایی که می شناختند پیاده کردند. و اتفاقاً جغرافیا در شاهنامه بسیار منطقی پیش رفته است. اهمیت این موضوع در این

است که آعلام جغرافیایی، وقتی به نام ها می رسمیم، [مفهوم] بسیاری از ابیات را عوض می کند، حتی منطق آن بیت را عوض می کند، یا کمک می کند حتی به تصحیح شاهنامه.

شاهنامه را که شروع می کنیم، در دوره پیشدادیان، دوره کیومرث و هوشنگ و طهمورث، از هیچ جایی و همچنین از ایران نام برده نمی شود. این ها جهان شاه هستند و معلوم نیست کجا هستند. پس از طهمورث و در دوره جمشید که مردم خانه سازی و شهرسازی یاد گرفته اند، برای اولین بار کلمه «ایران» می آید. اولین موضع جغرافیایی از ایران که در شاهنامه مطرح می شود البرز است که در زمان فریدون مطرح می شود، وقتی مادرش می خواهد او را از بیم ضحاک به درببرد، ولی اعلام جغرافیایی در این

به شاهنامه یا اطلاعاتی برخاسته از شاهنامه منتهی می شود که دربین مردم شاخ و برگ یافته است.

بنابر پژوهشی که درباره پدیده های جغرافیایی شهرستان قروه درکردستان ایران صورت گرفته، تنها دراین شهر به ده هایدیده جغرافیایی که نام و نشان خود را از شاهنامه گرفته اند در جدولی اشاره شده است. در کنار این، نام وبنیاد بسیاری از شهرهای کهن سال به شخصیت های اسطوره ای یا حماسی بازمی گردد، چنان که در پیشینه تاریخی این شهرها ذکر شده است، بنیان گذار و بانی یا بازآفرینان این شهرها شاهان و قهرمانان اساطیری و حماسی معرفی می شوند. تاریخ قم و تاریخ سیستم پراست از نام جای هایی که بانیا و پدیدآورندگان آن ها اشخاص اسطوره ای و حماسی هستند، چنان که اغلب آبادی ها و شهرهای جنوب و غرب ایران، به ویژه کردستان، همدان، کرمانشاه و منطقه فارس و خوزستان، بنابر کتاب «دیار شهرباران» [اثر احمد اقتداری]، با همین گونه نام ها میخنگی پیدا کرده است. اگر به نظر بیاوریم که این گونه باورها و روایات، نه تنها در همه نقاط ایران جغرافیایی، بلکه در همه سرزمین های مرتبط با فرهنگ آریایی، از غرب چین و هندو آسیای مرکزی و افغانستان گرفته تا قفقاز و آسیای صغیر و سواحل مدیترانه،



محمدجعفر یاحقی

نه در تاریخ آمده و نه در جغرافیا، اما مردم اعتقاد دارند. شاهنامه آن قدر در روح مردم و جامعه نفوذ کرده است که همه دلشان می خواهد همسایه باشند با وقایع شاهنامه، بنابراین، جاهایی را که در شاهنامه جای دیگری است، آورده اند کنار خودشان. [...] اگر به اطراف خودمان نظری بیفکنیم، برشمریم که براساس یک باور تاریخی حماسی به یک نام یا یک حادثه مربوط به شاهنامه برمی گردد. در همین دشت ما، وقتی از دزکوه، چشمه سبز، قبر ایاز، ارسلان جاذب، ریاط چاهک، کشف رود، کوه های کلات، قلعه فرود و بهجق را می بینیم، و باورهای مردمی و داستان های رایج بین مردم درباره آن ها را می شنویم، یقین می کنیم که یک سلسله ارتباطات مردمی میان این نقاط و اماکن با روایت های حماسی هست که عمدتاً

شب «جغرافیای تاریخی شاهنامه» از سلسله «شب های بخارا» برگزار شد

شاهنامه، سندی تاریخی از ایران بزرگ

نشر «نی»، ناشر «فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه» (۱۳۹۹)، در معرفی آن نوشته است: «در این پژوهش، تمامی شاهنامه از آغاز پادشاهی کیومرث پیشدادی تا پایان پادشاهی یزدگرد سوم ساسانی، به دقت بررسی و همه آعلام جغرافیایی مندرج در این اثر سترگ استخراج و شناسایی و با شرح و توضیح کامل معرفی شده است. اما محدوده زمانی این پژوهش به عهد تصنیف شاهنامه ختم نمی شود، زیرا دگرگونی ها و تغییراتی هم که تا به امروز در نام و عنوان مواضع جغرافیایی رخ داده در آن لحاظ شده است. به گونه ای که اگر از کوه و چشمه و دریا و شهری از زمان پیشدادیان و ضحاک نام برده شده، اوضاع آن ها تا زمان حاضر با استناد به منابع بعد از ساسانیان و نیز براساس پژوهش های میدانی خودمان معلوم و معرفی شده است، از این رو، علاوه بر شاهنامه و منابع جغرافیایی و تاریخی مربوط به آن، کتب دینی و عرفانی و سایر اسناد مکتوب نیز از نظر دور نمانده اند. در نهایت، پیمایش و کاوش میدانی در

ایران و ممالک همجوار (عرصه جغرافیایی شاهنامه) مکمل پژوهش کتابخانه ای بوده است. نقشه جامعی هم که به کتاب ضمیمه شده است خوانندگان را در شناسایی مواضع جغرافیایی شاهنامه یاری می دهد.»

امروزی است. پس خراسان بزرگ تا جیحون بوده است.

صحبت هایم را با این موضوع تمام می کنم که گاهی این اعلام جغرافیایی و بی بردن به هویت های این ها بعضی مسائل را برای ما روشن می کند؛ ازجمله همه آن هایی که شاهنامه می خوانند ممکن است شگفت زده شوند که افراسیاب، که دشمن ماست، چه شده که پیران، که وزیر و فرمانده لشکرش است، با ایران سر دوستی دارد. پیران از ترک های افراسیایی نیست، پیران ویسه است، از ویسه گرد، ویسه گرد در تاجیکستان، در چندفرسنگی شرق شهر دوشنبه، است. مردم این منطقه ایرانی تبار بودند، فقط زبانشان ترکی شد. یعنی فهم اینکه ویسه گرد کجا بوده داستان های شاهنامه و منطق آن را برای ما روشن می کند.

به اسم قدیمش، یعنی «آمودریا»، برمی گردد، و مانند این.

بحث ایران و اثیران یا نایران هم موضوع بعدی است که مطرح می شود، که این هم مشخص است. درباره مرزهای خراسان هم ـ که بحث هادرپاره اش شده است ـ باید بگویم خراسان بزرگ در قدیم چهار بخش یا ربع دارد، ربع بلخ، ربع هرات، ربع موروربع نیشابور، جنوبی ربع نیشابور خراسان بزرگ بوده اند، در صورتی که عده ای که حتی مقامات بالا هم دارند به اشتباه به خراسان پیش از تقسیم شدن به شمالی و رضوی و جنوبی می گویند «خراسان بزرگ». از خراسان بزرگ فقط یک چهارمش یعنی ربع نیشابورش، الان در ایران مانده است و، سه چهارم دیگرش، دوتا در افغانستان و یکی در تاجیکستان

جغرافیای کتاب فردوسی، اساطیری نیست

هزار و چند صد سال غلت و واغلت خورده اند، اسم عوض کرده اند. اقوام مختلف آمده اند، دستکاری ها کرده اند، ازجمله اعراب که آمدند از اسم البرز خوششان نمی آمد و سعی می کردند از آن نام نبرند، و جایش کوه قاف جانشین شد. البته البرزی که در شاهنامه به آن اشاره می شود همین البرز در شمال تهران نیست، رشته کوهی است که از قفقاز شروع می شود، می آید به البرز میانی که اینجا است، بعد می رود به مرکز افغانستان و پس از آن هندوستان، که این البرز بزرگ است. موضوع بعدی حبس ضحاک در چشمه شیرخوان در دماوند است. دومین موضعی

هزار و چند صد سال غلت و واغلت خورده اند، اسم عوض کرده اند. اقوام مختلف آمده اند، دستکاری ها کرده اند، ازجمله اعراب که آمدند از اسم البرز خوششان نمی آمد و سعی می کردند از آن نام نبرند، و جایش کوه قاف جانشین شد. البته البرزی که در شاهنامه به آن اشاره می شود همین البرز در شمال تهران نیست، رشته کوهی است که از قفقاز شروع می شود، می آید به البرز میانی که اینجا است، بعد می رود به مرکز افغانستان و پس از آن هندوستان، که این البرز بزرگ است. موضوع بعدی حبس ضحاک در چشمه شیرخوان در دماوند است. دومین موضعی

گردآوری باورهای شاهنامه ضرورت دارد

سیاسی و کشمکش های اقوام با حاکمیت ها، از یک طرف، و برخورد های درون قبیله ای، از طرف دیگر، بیشتر از آشکارتر است، یعنی، در سرزمین هایی که ضرورت تهییج و ایجاد مقاومت در آن ها، به دلایل خاص خود، شاهنامه و فضای روایت های حماسی در برخی از این سرزمین ها، ازجمله ولایات سغد و سمرقند و بخارا و کلیت افغانستان، و ـ به طور خاص ـ زابلستان و بلوچستان و لرستان و کوهپایه های مرکزی ایران و کردستان، هر کدام به دلیل خاص خودش، بیشتر و قوی تر است. اگر به کتاب هایی که درباره تاریخ و باورهای مردمی و فولکلور مناطق مختلف نوشته شده است نظری بیفکنیم، تنوع این نقاط و مواضع و باورهای مردمی مربوط به آن را بیشتر آشکار خواهیم دید. برای مثال، چنان که می دانیم، انجوی شیرازی بیشترین حکایت ها و روایت های مردمی مربوط به شاهنامه و قهرمانان فردوسی را از شنوندگانی گرفته است که در نواحی مرکزی و غرب و جنوب غرب ایران ساکن بوده اند. به لحاظ توزیع آسانی، به نظر می رسد که این گونه باورها در مناطق استراتژیک و دگرپار مسائل

به صورت پراکنده وجود دارد و بخشی از فرهنگ مردمان آن مناطق را تشکیل می دهد، اهمیت موضوع بیش از پیش نمایان می شود. باید دانست که تراکم باورهای مرتبط با شاهنامه و فضای روایت های حماسی در برخی از این سرزمین ها، ازجمله ولایات سغد و سمرقند و بخارا و کلیت افغانستان، و ـ به طور خاص ـ زابلستان و بلوچستان و لرستان و کوهپایه های مرکزی ایران و کردستان، هر کدام به دلیل خاص خودش، بیشتر و قوی تر است. اگر به کتاب هایی که درباره تاریخ و باورهای مردمی و فولکلور مناطق مختلف نوشته شده است نظری بیفکنیم، تنوع این نقاط و مواضع و باورهای مردمی مربوط به آن را بیشتر آشکار خواهیم دید. برای مثال، چنان که می دانیم، انجوی شیرازی بیشترین حکایت ها و روایت های مردمی مربوط به شاهنامه و قهرمانان فردوسی را از شنوندگانی گرفته است که در نواحی مرکزی و غرب و جنوب غرب ایران ساکن بوده اند. به لحاظ توزیع آسانی، به نظر می رسد که این گونه باورها در مناطق استراتژیک و دگرپار مسائل

قهرمانان محبوبی مانند سهراب چندین تخت گاه و گورجای دارند، چنان که به باور افراد در مناطق مختلف، قبر سهراب در چند جای، ازجمله سمنگان افغانستان، سبزوار، و حتی در شرق چین، تصور و جای نمایی شده است، یا مثلاً، برای وقوع داستان فرود در کلات چندین نقطه، ازجمله در کلات نادر و کلات جنوب خراسان نزدیک گنگاباد و در تفت یزد و اقلید فارس و در افغانستان، جای نمایی شده است. محققانی نشان داده است که تمام حوادث شاهنامه در غرب ایران واغلب در نواحی کردنشین روی داده است و همه نام های جغرافیایی شاهنامه را در کردستان و کرمانشاه نشان داده است. مردمان نواحی جنوب کوه های زاگرس، و به ویژه عشایر منطقه لرستان، باور دارند که تمام حوادث مربوط به کیخسرو در منطقه بویراحمد یاسوج، و به ویژه در سی سخت، اتفاق افتاده است، و شگفت آنکه در این مناطق نام جای هایی ناظر بر وقوع این حوادث را نشان می دهند و بدان سخت باورمندند. محققانی دیگر [حسن رضارقیعی]، اتفاقاً در استان کرمانشاه نشان داده است، برای همکاری مؤثر و سازمان یافته و رسمی وجود ندارد، اما، به دلیل وجود دانشجویان افغانستانی در دانشگاه های دو کشور ایران و تاجیکستان، و همچنین دسترسی به برخی از دانشمندان علاقه مند و کاردارن در داخل و خارج از افغانستان، شاید بشود تا حد زیادی این اطلاعات را با هزینه ای معقول به دست آورد و سامان داد. [...] اگر این اطلاعات از همه نقاط نفوذ شاهنامه به صورت علمی و انترنسدلوسی کامل روزی فراهم شود، می توان ادعا کرد که در مسیر تحقق جغرافیای تاریخی شاهنامه گامی بلند برداشته شده است.

من از مدت ها پیش، در فکر آن بوده ام که

توجه به جغرافیای تمدنی، ادبیات را شیرین تر می کند

می شد، توجهشان به این جغرافیای تمدنی شیرین تر و آگاهانه تر می شد، در نتیجه، معتقد می شدم که به هر حال این زبان فارسی چندین بیره و بیی فایده و بی خاصیت نیست.

[...] گاه سوآلی پرسیده می شود که آیا توجه به این مباحث یک رویکرد واپس گرایانه است یا نه، آیا این هم نشانی از ارتجاع است که ما برای خواندن شاهنامه، ناصرخسرو، مولانا و بسیاری متون دیگر به جغرافیای تاریخی نگاه می کنیم؟ تجربه من این را می گوید که به هیچ وجه این طور نیست. تجربه ۹ سال زندگی من در کابل متوجهم کرد که چقدر وقتی ما به جغرافیای تاریخی و ادبی مان در گستره وسیع تری توجه می کنیم، نه تنها ادبیات برای ما زنده تر و پویاتر می شود، که تبدیل به یک دانش میان رشته ای هم می شود و از این بی خاصیتی به شیوه ای که در دانشکده های ادبیات ما تدریس می شودرها می شود.

یامان حکمت تقی آبادی ااحالا برای مامسجل است که توجه به جغرافیای تاریخی و فرهنگی ادبی، و ادبیات چقدر می تواند در فهم ما از متون نقش داشته باشد و تأثیرگذار باشد. [...] اگر این مسئله جغرافیای ادبی، جغرافیای فرهنگی، جغرافیای تاریخی را در دانشکده های ادبی راه بدهند، در دانشکده های مرتبط با علوم سیاسی و روابط بین الملل و حقوق راه بدهند، در مسائل هویتی، در مسائل مرتبط با ادبیات، توسعه زبان فارسی و در واقع همان هویت مشترک منطقه ای بسیار موفق تر خواهیم شد. به شرطی که نه دستگاه های سیاسی، دیپلماسی ما که این صلاحیت را ندارند، بلکه در دانشگاه ها این کار را برای دانشجویان انجام دهند. من خودم این تجربه را داشته ام که وقتی برای دانشجویان، با شکل بسیار ناقص تری از آنچه استاد سیدی روی نقشه نشان داده اند، جغرافیای شاهنامه را نشان می دادم علاقه شان به رشته ادبیات بیشتر

کتاب فردوسی می تواند سند هویت منطقه ای ما باشد

موضوع آن ها مباحث خیلی متنوع، از جمله موضوع های فرهنگی، است، برای همین، استادان رشته روابط بین الملل امروزه از ما از متون نقش داشته باشد و تأثیرگذار باشد. [...] اگر این مسئله جغرافیای ادبی، جغرافیای تاریخی را در دانشکده های ادبی راه بدهند، در دانشکده های مرتبط با علوم سیاسی و روابط بین الملل و حقوق راه بدهند، در مسائل مرتبط با ادبیات، توسعه زبان فارسی و در واقع همان هویت مشترک منطقه ای بسیار موفق تر خواهیم شد. به شرطی که نه دستگاه های سیاسی، دیپلماسی ما که این صلاحیت را ندارند، بلکه در دانشگاه ها این کار را برای دانشجویان انجام دهند. من خودم این تجربه را داشته ام که وقتی برای دانشجویان، با شکل بسیار ناقص تری از آنچه استاد سیدی روی نقشه نشان داده اند، جغرافیای شاهنامه را نشان می دادم علاقه شان به رشته ادبیات بیشتر

ماذانا تیشه یار بحث «منطقه گرایی» و ـ در دهه های اخیر «نومنطقه گرایی» ـ از اهمیت ویژه ای در مطالعات بین المللی برخوردار شده است. در نومنطقه گرایی دو اصل مهم درنظر گرفته می شود، یکی «انعطاف جغرافیایی»، به این معنا که مناطق جدید دیگر براساس تعریف کلاسیک از «منطقه» که در یک واحد جغرافیایی مشخص بود تعریف نمی شوند. قیلمای گفتیم غرب آسیا ـ جنوب آسیا، آسیای مرکزی، قفقاز و جاهای دیگر، امروز مناطق جدیدی دارند شکل می گیرند که از هر کدام از مناطقی که گفتیم گوشه هایی را وام گرفته اند و ملت ها و دولت ها براساس موضوع های تازه با هم همکاری می کنند. اصل دوم «تنوع موضوعی» است. اگر در دهه های ۱۹۶۰ و ۷۰ بیشتر مناطق جهان برای همکاری های سیاسی و اقتصادی و سیاسی درهم جمع می شدند، امروزه مناطق جدیدی دارند در گوشه و کنار جهان شکل می گیرند که

ارزش تاریخی شاهنامه بیش از آن است که می گویند

متن بیشتر شود ارزش تاریخی اش هم بیشتر می شود، و برعکس. اصل روایات و داستان های شاهنامه، یا حتی تحریرهای بعدی آن، با فهم تاریخی، واقعی و زمینی همراه بوده است، یعنی، اگر هم جغرافیا و داستان های اساطیری وجود داشته، مهم این است که از دوره های بعدی، از روزگار اوستایی تا برسد به خدای نامه های ساسانی، تا برسد به «شاهنامه ابومنصوری»، فهم تاریخی بر آن بار شده و تلاش بر این شده که هر چه بهتر فهمیده شود. و گام اول برای تاریخی تر شدن، واقعی تر شدن و فهم پذیرتر شدن، یافتن موضع جغرافیایی است، یعنی در ذهن بشر انگار که هر چیزی که مکان مند باشد می تواند زمان مند هم باشد. در نتیجه، پژوهش های جغرافیایی تاریخی برای ما ثابت می کند که شاهنامه متنی تاریخی، مستند، دقیق وزمینی است، و درنظر روابان و حتی فردوسی هم چنین بوده است.

زاگرس زندا شناسایی و جایابی جای نامه های شاهنامه، یعنی همان جغرافیای تاریخی شاهنامه، دست کم، سه رویکرد و سه فایده دارد. ارزش پژوهشی می تواند داشته باشد؛ یکی اینکه برای تصحیح بهتر شاهنامه است. دیگری اینکه کامل تر کردن فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه داستان ها، رخدادها، شخصیت ها و ربط و ارتباط ها و همه این ها را روشن تر می کند و درواقع در گزارش و فهم ما برای شرح و تفسیر شاهنامه بسیار کمک کننده است. سوم این است که هر چه جغرافیای شاهنامه روشن تر شود ارزش تاریخی شاهنامه هم روشن تر می شود. در پژوهش هایی که در حوزه ارزش تاریخی شاهنامه آغاز کرده ام، فرض و پیش فرضم این بود که از آنچه شاهنامه شناسان می گویند باور دارند شاهنامه می تواند ارزش تاریخی بیشتری داشته باشد.

تاریخ و جغرافیا همراه با هم حرکت می کنند. هر چقدر که ارزش های جغرافیایی یک